JAMIA HAMDARD ★ CENTRAL LIBRARY NEW DELHI ★
Acc No. 100
17/1/2002

100

891.55104
A268

HAMDARD
قسم المخطوطات

FUMIGATED

بسم الله الرحمن الرحیم

دفتر چهارم

گر زبان گردم عسس را در گریز ٭ یعنی اگر از وی نمی گریختم مرا میگرفت و از من جرمانه بدست می آورد چنانکه رسم عسسان است پس جز بگریختن زبان او گردم وارهم چشم او من باشم و دست و دلش تا رهد از مدبریها مقبلش ٭ یعنی آنکه گفته که چشم او من باشم و بدین نوازش خاص امتیاز داده جهت آنست که مقبل او از مدبریها نجات یابد یعنی اگر ادبار را بوی راه نباشد و تا چنین نشود احتمال مدبری باقیست ٭

غرض از سمیع و بصیر گفتن قوله عزّ اسمه

اسم مشتق است ز اوصاف قدیم ٭ نه مثال علّت اولی سقیم ٭ یعنی اسمای صفات که بر ذات مقدّس سمات او سبحانه اطلاق یافته مقصود از آن اثبات مأخذ است یعنی مصادر ب

کو صدا

[illegible] بر پا دار و ازیشان [illegible]
[illegible] گردد کای از زحمان جان بباید تا باز آورد [illegible]
[illegible] سخن [illegible] بیگردیم از آن جامع
ارکان راه یعنی چون [illegible] از ان [illegible]
عروسان از ارمی یافتیم و از ان طریق ان ارکان
خوف و علانیه [illegible] آوردم [illegible]
فتح و علانیه [illegible] بلیغ تا
اراده حضرت او بجای [illegible] باز آوردن
بیان مصراع اول و توقیع [illegible] شده و باز آوردن
[illegible] را
یعنی راجع سخن است [illegible]
زیر چادر پنهان کردن [illegible] دختر
خواست که دختر را بپوشد زیر [illegible] اتفاق
لفظ زیر [illegible] است یعنی پنهانی
اندر [illegible] تو ان نوشید
مستعمل شده چنانچه فرموده اند که [illegible]
است که [illegible] مردم از رسوا کرد
این [illegible] زیر [illegible] اطلاع مردم
یعنی بخواست که دختر را پنهانی [illegible] باز گفت [illegible]
قوله قدس سره
دیده رو [illegible] عروس
باشد یا [illegible] بکنم او را جان و دل
یعنی چون دختر را در خانه نیافت [illegible] دید
گفت خواه [illegible] باشد یا کوس یعنی خواه خویش او باشد
یا [illegible] هر چه باشد بجان و دل
قبول نمودم ٭

که صفات الهی ازان مشتق است که آنرا امهات الصفات
گویند نه آنکه بر ثبوت مأخذ اشتقاق اطلاق یافته باشد چنانچه حکما
علت اولی را عقل اول اطلاق مینمایند و حال آنکه معنی علیت دران اصلا
متحقق نیست چه استناد جمیع امور بی توسط امری بحضرت حق است
و علت اولی و اخری را دران استناد مداخلت نیست کما نص علیه
فی شرح المواقف وغیره من الکتب الکلامیة قوله قدس سره چو بگه خشمم
سرخ باشد در غمش ⁂ دانمش زان درد کم بینمش ⁂ سرخی
خشم کنایه از غضب و غصه است یعنی هر گاه مرا از شخصی غمی و اندوهی
رسیده باشد حال آن شخص را از غم و غصه میدانم و حقیقت او
غائبانه منکشوف میشود هر چند که تلاقی صوری روی نداده باشد قوله قدس سره
خود چه پرسم آنکه او باشد ستون ⁂ که تو چونی چون بود افسن سرنگون
و در نسخهٔ دیگر چون بود آن سرنگون واقع شده لیکن بر تقدیر نسخهٔ اولی
بطریق جواب درست میشود عذر خواستن عاشق از گناه خود قوله
قدس سره گفت عاشق امتحان کردم مگیر ⁂ تا ببینم تو حریفی یا ستیر

۱

شیخ عبد اللطیف خریقی را بخاء معجمه و قاف مطالعه نموده و بمعنی
مفعول گرفته چنانکه نوشته خریق بمعنی مفعول است یعنی برده دریده
شده و مخفی نیست که خریق مشتق از خرق بحسب اصل لغت
بمعنی دریدن میشود نه بمعنی برده دریده شدن مگر بطریق مسامحه
دور از فهم و ظاهر اینست که حریف بحاء مهمله و فا بوده باشد یعنی
حریف این کار هستی یا صاحب شرم و حیائی قوله قدس سره
انبارا امتحان کرده عُدات شیخ عبد اللطیف عدات را جمع
عدو گفته و این خلاف ظاهر است بلکه عُدات جمع عادیست که بمعنی
عدوست مثل عُصات و قُضات که جمع قاضی است و جمع عدو
اعدا آمده و چون جمع عِدی و عُدی بکسر اول و ضم آن آمده است
بعد از آن او را با الف قلب نموده عُدا مثل سوی بکسر و ضم
استعمال میکنند اگر تا را در آخر عُدا که بضم اول باشد لاحق کنند
عُدات جمع عدو میشود که عدات بطریق شذوذ جمع عدو آمده
و هما آنکه وجه شذوذ و ذهن رسا دست ندهد تا خلاف قیاس بوده باشد

عاصی و ص

و فتح با ضم

کذا استعاره الصلح و از کلام بعضی مستعار میشود ص

بلکه